عالم ذوالشهادتین

▪ هفته‌نامه افق حوزه ▪ ویژه‌نامه بزرگداشت آیت‌الله‌العظمی سیدمحمود حسینی شاهرودی رحمة‌الله‌علیه ▪ دوشنبه ۱۴ تیر ۱۴۰۰

ویژه همایش ملی «عالم ذوالشهادتین» در شهرستان شاهرود

نگاهی گذرا به زندگی‌نامه آیت‌الله‌العظمی حاج سیدمحمود حسینی شاهرودی قدس‌سره

همایش نکوداشت و تجلیل از شخصیت علمی، سیاسی و خدمات اجتماعی و فرهنگی منحصر به فرد عالم ربانی، پارسای فقیهان، آیت‌الله‌العظمی سیدمحمود حسینی شاهرودی قدس‌سره ۱۷ تیرماه ۱۴۰۰ با حضور اندیشمندان حوزه و دانشگاه و شخصیت های سیاسی، مسئولین کشوری و استانی و اعضای ستاد کنگره نکوداشت این عالم ربانی در زادگاه معظم له در شهرستان شاهرود برگزار می گردد. به همین مناسبت هفته‌نامه افق حوزه با انتشار ویژه‌نامه‌ای به بررسی مختصری از حیات علمی، سیاسی و اجتماعی این مرجع تقلید جهان تشیع پرداخته که تقدیم مخاطبان و خوانندگان ارجمند می‌گردد.

• ولادت

آیت‌الله‌العظمی سیّدمحمود حسینی شاهرودی در قلعه آقاعبدالله، از توابع شاهرود چشم به جهان گشودند. پدر بزرگوارشان سیّدعلی، فرزند سیّدعبدالله است؛ نسب شریف ایشان با سی‌وسه واسطه به جناب حسین اصغر، فرزند امام سجاد علیه‌السلام می‌رسد.

• دوران کودکی

آیت‌الله‌العظمی شاهرودی از همان کودکی مؤدب به آداب الهی و در انجام وظایف دینی کوشا و به‌شدّت از محرّمات الهی گریزان بود؛ به‌گونه‌ای که عمل به دستورات دینی از مرتکزات ذهنی او از دوران کودکی بود و این نشانگر شدّت اهتمام والدین ایشان به اوامر دین اسلام و در نتیجه اثرگذاری آن در تربیت فرزندان صالح، به‌ویژه آیت‌الله‌العظمی شاهرودی بوده است.

سرانجام چشم همگان را به خود جلب کرد و زمانی که خبر قصد بازگشت‌شان به زادگاهش منتشر شد، استاد بزرگوارش او را از این کار نهی کرده و به او گفت: «شما مقلّد آخوند خراسانی هستی و او درس خواندن را برای شما واجب عینی می‌داند؛ زیرا که ذکاوت و فهم عمیق شما بالاتر از دیگران است ، پس بر شما واجب است، کارهای دیگر را رها کرده ، تنها به درس خواندن روی آوری و آن را تا آخرین مرحله خود برسانی» ایشان به روستای قلعه آقاعبدالله برگشت و مادر بزرگوار خویش را از وظیفه سنگینی که استادش برعهده او گذاشته بود، آگاه کرد. مادر که هرگز به خود اجازه نمی‌داد، در مقابل تکلیف شرعی فرزندش بایستد، از نور دیده خویش دل کنده و او را راهی نجف اشرف نمود و او عازم باب مدینه علم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و مشهد امیرالمؤمنین علیه‌السلام یعنی نجف اشرف گردید.

• نجف اشرف

ایشان به محض ورود به نجف اشرف در درس خارج فقه و اصول آخوند ملاکاظم خراسانی حاضر شد. طلاب نجف اشرف در همان ابتدای ورود به حوزه و در زمان خواندن کتاب جامع‌المقدمات معمّم می‌شوند؛ ولی آیت‌الله‌العظمی شاهرودی به رسم طلاب مشهد که دیر معمّم می‌شوند، هنوز لباس مقدس روحانیت را به تن نکرده بود؛ در جلسه درس، طلاب حاضر به ایشان می‌گویند: «آقا خیال کرده این‌جا مجلس روضه است». روزی بعداز اتمام درس جمعی از طلبه‌ها برای اشکال کردن و رفع ابهامات درسی، به سوی مرحوم آخوند رفتند. در این میان سیّدمحمود مسأله‌ای مطرح می‌کند که موجب شگفتی استاد می‌گردد. مرحوم آخوند رو به ایشان کرده و فرمودند: «مگر شما طلبه‌اید؟ پس چرا عمامه بر سر نداری؟» بعداز این جریان آیت‌الله‌العظمی شاهرودی به‌دستور مرحوم آخوند خراسانی و به دست مبارک ایشان عمامه‌گذاری نمودند. ایشان صبح و شام ملازم مجلس درس آخوند خراسانی بودند و سایه‌وار دنبال استاد روان بوده و در همه درس‌های او حضور می‌یافتند و در کنار تعلّم در مجلس آخوند خراسانی، به تعلیم کتاب رسائل و مکاسب و بیان دوباره آن‌چه که در مجلس درس آخوند خراسانی فرا می‌گرفت، مشغول بود و علی‌رغم این‌که از طلاب تازه‌وارد به نجف اشرف به‌شمار می‌آمد؛ ولی در مجلس درس او بسیاری از طلبه‌های فاضل و نخبه شرکت می‌کردند.

هنوز ۱۸ ماه از حضور سیّدمحمود در مجلس درس آخوند خراسانی نگذشته بود که استاد بزرگ حوزه نجف به دیار باقی شتافت و هریک از شاگردان ایشان به سویی روان شدند. آیت‌الله‌العظمی سیدمحمود شاهرودی ابتدا به سامراء رفتند تا از حوزه درسی آن‌جا بهره‌مند شوند؛ امّا حضور او چند هفته‌ای بیشتر طول نکشید و دوباره به نجف اشرف بازگشتند و به‌همراه میرزامهدی غروی اصفهانی و حاج‌آقا سیّدجمال گلپایگانی و مرحوم شیخ‌حسین حلی و چند نفر دیگر از بزرگان اهل علم، در درس مرحوم میرزای نائینی حاضر شدند و از انفاس علمی و عملی این عالم بزرگ بهره‌ها بردند.

اعتماد میرزای نائینی، به آیت‌الله‌العظمی سیّدمحمود شاهرودی تا آن اندازه بود که شاگردان را برای آزمون اجتهاد به نزد ایشان می‌فرستاد و گواهی وی به اجتهاد را به منزله دو گواهی و شهادت به‌شمار می‌آورد. به همین جهت لقب «عالم ذوالشهادتین» را به ایشان داده‌اند.

• ازدواج

آیت‌الله‌العظمی سیّدمحمود شاهرودی، ابتدا در کربلا با دختر مرحوم آیت‌الله حاج‌شیخ علی کلاموئی شاهرودی ازدواج کردند و به‌همراه همسر خویش عازم نجف اشرف گردیدند و از ایشان صاحب دختری شدند. بعداز مدّتی، همسر ایشان از دنیا می‌رود و بعداز چند سال دختر کوچکش نیز به‌علت بیماری از دنیا می‌رود و ایشان تسلیم تقدیر و مشیت الهی می‌شوند؛ ولی به یاد آوردن این مطلب بعداز گذشتن ده‌ها سال قلب رئوف ایشان را به درد می‌آورد و چشمان ایشان را اشکبار می‌نمود.

پس از این قضایا، آیت‌الله‌العظمی شاهرودی دوباره به نجف برمی‌گردد و تا سالیانی در مدرسه آخوند خراسانی ساکن می‌شود و به درس و بحث مشغول می‌گردد و به استحکام‌بخشی مبانی فقهی و اصولی خویش می‌پردازد. سپس به توصیه و اصرار اساتیدشان، در سال ۱۳۴۲ هجری قمری، با دختر مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمّدرضا فاضل نیشابوری که از زهّاد معروف و از مدرّسین عقائد و اخلاق در نجف اشرف بودند، ازدواج می‌کند. همسرشان بانویی صالحه و متدیّن بود که هیچ‌گاه در مقابل سختی‌ها و مشکلات زندگی در نجف اشرف، تسلیم نشد و ثمره این پیوند مبارک، سه پسر و چهار دختر می‌شود.

• روزهای سخت تحصیل در نجف اشرف

اگرچه آیت‌الله شاهرودی در حوزه نجف خوش درخشید و از اعتبار بالایی نزد مراجع نجف برخوردار بود، ولی فقر و تنگدستی، او را با مشکلات و سختی‌های زیادی رو به رو کرده بود؛ بنابراین به امید گشایشی در زندگی و رهایی خانواده از فقر و ناداری، قصد بازگشت به قلعه آقاعبدالله را نمود. استاد بزرگ او مرحوم میرزای نائینی که متوجه مطلب شده بود، ایشان را از رفتن بازداشت.

• مرجعیّت

آیت‌الله‌العظمی حسینی شاهرودی در سنّ ۳۵ سالگی به اجتهاد رسیدند و وقتی که تعدادی از اهالی شاهرود و نواحی شمال ایران و نجف اشرف از ایشان تقاضای انتشار رساله عملیه کردند، معظم‌له تأکید داشتند که با وجود مراجع عظامی هم‌چون میرزای نائینی و سیّدابوالحسن اصفهانی رحمهما‌الله دیگر نیازی به رساله عملیه نیست. در اسناد ساواک هم به مرجعیت ایشان اذعان شده است که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌شود: «ایشان [آیت‌الله‌العظمی شاهرودی] یکی از مراجع محترم و محبوب هستند و چنان‌چه برای احراز مقام مرجعیت اعلی تلاش و فعالیتی می‌نمودند، هیچ بعید نبود شخصیتی مانند آیت‌الله اصفهانی پیدا نمایند؛ زیرا غالب صفات آن مرحوم در ایشان موجود است؛ لیکن فعالیتی در این زمینه ننموده، مع‌الوصف مقام شامخ و محترمی دارند.»

• ارتحال

آیت‌الله‌العظمی شاهرودی رحمة‌الله‌علیه، در هفدهم شعبان ۱۳۹۴ هجری قمری در شهر نجف اشرف دیده از جهان فرو بستند؛ به‌مجرّد انتشار خبر رحلت ایشان نجف اشرف به‌حالت تعطیل درآمد و علما و مردم، به سر و سینه‌زنان و اشک‌ریزان به سمت منزل ایشان حرکت کردند؛ ابتدا جنازه ایشان را به کربلا بردند و در محل خیمه‌گاه، پیکر مطهرشان را با آب فرات غسل دادند و پس از تکفین، ایشان را در حرم نورانی امام حسین و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام طواف دادند و به نجف اشرف برگشتند؛ صبح روز جمعه پیکر ایشان را از جامعة‌النجف با حضور جمعیت بی‌نظیری تشییع شد و بعداز طواف در حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اقامه نماز توسط فرزند بزرگوارشان در حرم مطهر به خاک سپرده شد.

▪ امین مرجعیت

آیت‌الله‌العظمی شاهرودی از دیدگاه شاگردش آیت‌الله ایازی مازندرانی

آیت‌الله حاج شیخ ابوالحسن ایازی در سال ۱۳۱۰ شمسی در رستم‌کلای بهشهر مازندران متولد شد. او بعد از طی کردن مقدمات علوم حوزوی در زادگاهش، رهسپار قم گردید و بعد از دوازده سال تحصیل و تدریس، وارد حوزه علمیه نجف اشرف گردید و از محضر آیات عظام سیدمحمود حسینی شاهرودی و سیدمحسن حکیم و امام خمینی قدس‌سره بهره‌مند گردید و رساله‌های علمی و تفسیری از خود به یادگار گذاشت. وی در سال ۱۳۸۰ شمسی در سن ۷۰ سالگی دار فانی را وداع گفت.

• ۱. از فحول علما بود: حقیر از هنگام ورود به نجف تا مراجعت به ایران فقه عبادی را از درس آیت‌الله‌العظمی شاهرودی استفاده می‌کردم. ایشان الحق والانصاف از فحول فقها بودند؛ اگرچه در تدریس طلیق اللسان نبودند؛ ولی هیچ بحثی از مباحث فقهی را ناقص نمی‌گذاشتند و هرآن‌چه مطالب و اشکال بود، همه را کامل بیان می‌نمودند و تحقیقات خوبی داشتند و محل تدریس ایشان در مسجد هندی بود و شاگردان فاضل و برجسته و علمای زیادی در درس ایشان شرکت داشتند.

• ۲. ساده‌زیستی: این بزرگوار در ساده‌زیستی زبان‌زد خاص و عام و مردی با ایمان بود. غذایش نوعاً همان غذای ساده بود که در زادگاهش استفاده می‌کردند و آن اشکنه‌کشک بود.

• ۳. امین مرجعیت: آیت‌الله‌العظمی شاهرودی از شاگردان برجسته و طراز اول اصول آیت‌الله نائینی بود و اگر آیت‌الله نائینی می‌خواستند به کسی اجازه اجتهاد بدهند، به ایشان می‌فرمودند که این آقا را آزمایش کنید که دارای ملکه هستند یا خیر؟ اگر ایشان اجتهاد آن شخص را تأیید می‌کرد، مرحوم نایینی می‌پذیرفتند و اجازه صادر می‌کردند.

• ۴. خاطره‌ای شگفت‌انگیز: حضرت آیت‌الله شاهرودی می‌فرمودند: بعد از اقامت در نجف، دوبار به زیارت امام رضا علیه‌السلام نایل شدم؛ آن‌گاه خاطره‌ای را بدین شرح نقل کردند: وقتی به کرمانشاه رسیدیم و استراحت کردیم، رئیس قافله به مسافران و زوار اعلام کرد که وقتی از این‌جا حرکت کردیم، توقف نمی‌کنیم تا از این منطقه که خطرناک است، خارج شویم و پشت آن کوه برسیم. بعضی از ما پرسیدند: تکلیف نماز ظهر و عصر چیست؟ گفتم بر بالای اسب و در حال حرکت بخوانید؛ چون این قسمت از راه خطر دارد؛ به‌خصوص برای شیعیان که باید احتیاط کنند. ما حرکت کردیم، وقت نماز ظهر شد و هرچه نگاه کردم که چشمه آبی در کنار جاده پیدا کنم و وضو بسازم، چیزی نیافتم. زمان سپری شد و نزدیک غروب شد که چشمه‌ای دیدم. فوری برای وضو گرفتن از اسب پیاده شدم. در این زمان رئیس قافله گفت: آقا چرا پیاده شدی؟ گفتم: ممکن است نماز قضا شود. همین‌جا چشمه آبی دارد. وضو می‌سازم و نماز می‌خوانم و به شما ملحق می‌شوم. گفت: این‌جا خطرناک‌ترین مکان است. گفتم: شما کجا باراندازی می‌کنید؟ گفت: پشت این کوه مقابل! گفتم: فوری نماز ظهر و عصر را ادا می‌کنم و به شما ملحق می‌شوم. گفت: خود دانی.

پیاده شده وضو ساختم و عبا را پهن کردم و مشغول نماز ظهرین شدم. بعداز سلام دادن ناگهان دیدم، مردی قوی‌هیکل و بلندقامت،

باسیبیل‌های تا بناگوش و چماق بزرگی در دست، نزدیکم آمد و گفت: برخیز برویم. گفتم: زوارم می خواهم زودتر حرکت کنم و به قافله برسم. با حالت غضب چماق را بلند کرد که به سرم بزند! گفت: حرکت کن! من در آن حال شهادتین را گفتم و احساس خطر نمودم و برخاستم و رفتم تا به یک خیمه رسیدیم. با عصبانیت گفت: در این خیمه بنشین تا برگردم. او به پشت خیمه رفت. از سوراخ خیمه نگاه کردم و دیدم گوسفندی ذبح می‌کند! با خود گفتم: شاید رسم قبیلگی آن‌ها این است که اول به میهمان غذا می‌دهند و بعد او را می‌کشند. طولی نکشید گوشت گوسفند را کباب کرد و جلوی من گذاشت و با همان چماق کذایی آمرانه گفت: بخور. گفتم: میل ندارم؛ زیرا در آن حالت وحشت اشتهایی نداشتم؛ ولی به‌اصرار زیاد و به هر زحمتی بود، با بی‌میلی مقداری خوردم. همین مقداری که خوردم، ناگهان حال او عوض شد و جلو آمد و مصافحه کرد و احوال‌پرسی گرمی نمود. من به فکر فرو رفتم و گفتم: شاید مخبط و مخبول باشد. پس از چند لحظه متوجه شدم، شخص عاقلی است و لذا پرسیدم که آن کار چه بود و این کار برای چیست؟ در پاسخ گفت: گوسفندی نذر کرده بودم که برای زائر سیدالشهدا علیه‌السلام ذبح کنم؛ ولی موفق نشدم؛ زیرا هر وقت قافله‌ها از این مکان می‌رفتند، هرچه اصرار می‌کردم که این‌جا توقف کنید تا نذرم را انجام بدهم، نمی‌پذیرفتند و امروز شما را در این‌جا یافتم. با خود گفتم که اگر به‌صورت خواهش و تمنا بگویم، شما گوش نمی‌کنید و می‌روید؛ لذا از راه تهدید وارد شدم و بعد خودش به‌همراه من آمد تا مرا به قافله رسانید و برگشت.

• منابع

۱. ایازی از ملکوت، شرح حال آیت‌الله ایازی
۲. آفتاب خوبان، شرح حال آیت‌الله ایازی

سیره اخلاقی و رفتاری
آیت‌الله‌العظمی حاج سیدمحمود حسینی شاهرودی رحمة‌الله‌علیه

تهیه‌کننده: سیدمحمد حسینی شاهرودی

مطالعه در ابعاد شخصیت و زندگی بزرگان دین می‌تواند برای دنیا و آخرت ما مفید و اثربخش باشد؛ زیرا عالمان عامل سعی کرده‌اند، رفتار و اخلاق خود را بر مبنای آموزه‌های دینی تنظیم نمایند. یکی از آن ستارگان درخشان که قریب به یک قرن حیات مادی و مجاهدت‌هایش می‌تواند برای ما درس زندگی باشد، مرحوم حضرت آیت‌الله‌العظمی حاج سیدمحمود حسینی شاهرودی رحمة‌الله‌علیه است. هم دوران کودکی و نوجوانی او از تلاش و ادب و تقوا حکایت دارد و هم مقاومتش در برابر سختی‌ها و گرفتاری‌های روزگار درس‌آموز است. شخصیتی که در عین سادگی و ساده‌زیستی در امور مختلف دقت ویژه‌ای داشته است. او در عین پرداختن به امور مهم، از توجه به مسائل کوچک غفلت نمی‌کرد. هم به خانواده می‌رسید، هم به مستمندان و طلاب عنایت داشت و حتی در حمایت از بزرگان کوتاهی نمی‌کرد. از این رو تلاش و سخت‌کوشی، صبر و استقامت، زهد و پارسایی و دید نافذ و بصیرت انقلابی حضرت آیت‌الله‌العظمی حاج سیدمحمود حسینی شاهرودی می‌تواند درس زندگی ما باشد. در ادامه بخش‌هایی از این مقاله که بیان‌گر گوشه‌ای از اخلاق و رفتار این عالم ربانی می‌باشد، تقدیم خوانندگان ارجمند می‌شود.

• فجر صادق

در سال ۱۳۰۱ قمری در روستای قلعه آقاعبدالله شاهرود فرزندی از تبار خاندان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله چشم به جهان گشود. ستاره بخت این نوزاد از خانه گلین سیدعلی، کشاورز پاک‌نهاد آبادی برآمد و آرام آرام به سمت مرکز آسمان پرهیزگاری و دانش روان شد.

پدر که خود از بزرگ‌زادگان واز فرزندان سادات باکرامت و فضیلت به‌شمار می‌رفت، آثار بزرگی، فرهیختگی و ستودگی را در سیمای این فرزندش مشاهده می‌کرد، او را سیدمحمود نام نهاد و پس‌از دوران کودکی او را به آموختن قرآن فراخواند و اندکی بعد برای کسب دانش او را روانه حوزه بسطام نمود تا در جوار امام‌زاده محمد فرزند امام صادق علیه‌السلام و نزد استاد کهن‌سال آن منطقه برعلم و تقوایش بیفزاید.

• تمرین ادب

خداوند او را از اول به رعایت ادب در برابر استاد با تحمل گرسنگی می‌آزماید تا در راه کسب علم و تقوا مقاوم شود. استاد نیک‌اندیش بسطامی سیدمحمود را به سفره قناعت خویش فرا می‌خواند. او چنان تربیت یافته بود که پس‌از شروع کردن استاد، به غذا خوردن آغاز می‌کرد و پس‌از دست کشیدن استاد از غذا با صرف غذایی اندک و شکرگزاری به درگاه الهی او نیز از خوردن غذا دست می‌کشید و به‌احترام استاد، گرسنه سفره را ترک می‌کرد؛ گویا زندگی زاهدانه وریاضت‌های عارفانه او از همان ابتدا رقم خورده بود تا درهای علم و معرفت به روی او گشوده شود.

• رعایت حق‌الناس

گام دیگر در جلوه نورانیت علم و تقوا، رعایت حق‌الناس است. سیدمحمود از این آزمایش نیز سرفراز بیرون آم؛ زیرا سال‌های آغازین دانش‌اندوزی وی با همه دشواری‌ها شتابان گذشت و فرزند پاکدل سیدعلی با الفبای جاودانگی و کمال آشنا شد؛ به‌گونه‌ای که با همسالان خود تفاوتی روشن داشت. روزی گوسفندان را به چرا برده بود. شخصی از او پرسید: می‌دانی در کجا گوسفندان را می‌چرانی؟ سیدمحمود گفت: آری دشت خداست. آن مردگفت: این مرتع از آن ماست و من راضی نیستم، گوسفندان شما این‌جا بچرند.

او شتابان گوسفندان را به سمت خانه حرکت داد و نزد برادر بزرگترش رفت و گفت: من دیگر گوسفندان را به چرا نمی‌برم؛ زیرا برخی مراتع مالک دارند و من ندانسته در زمین مردم تصرف می‌کنم و این کار مرا مشغول‌الذمه دیگران می‌کند.

• راهنمایی دیگران

او نه‌تنها از کودکی و نوجوانی پاکیزه زندگی می‌کرد و تقوای الهی را پیشه خود ساخته بود؛ بلکه دیگران را نیز به تقوا دعوت می‌کرد و از نافرمانی خدا بیم می‌داد؛ چراکه او باید درآینده مرجعیت امتی را بپذیرد که وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را به‌عنوان یک وظیفه عمومی و همگانی برعهده دارند.

نقل شده است که کشاورزان منطقه سیدمحمود، دو سالی بود که به حمله ملخ‌ها گرفتار شده بودند و آشکار شدن آثار این آفت در سال سوم آن‌ها را سخت نگران کرده بود. بزرگان آبادی در سرای سیدعلی گرد آمدند تا راه‌های مقابله با ملخ را بررسی کنند. هریک به فراخور تجربه خود راهی پیشنهاد کرد؛ ولی چون گفت‌وگوها به نتیجه نرسید، سیدمحمود یک‌باره برخاست و گفت: همه به خداوند توجه کنید و بر پرداخت زکات مالتان پیمان ببندید تا پروردگار عالمیان آفت را از کشتگاه‌تان دور سازد؛ زیرا امام موسی‌بن جعفر علیهماالسلام می‌فرماید: «حصنوا أموالکم بالزکاة»؛ اموالتان را با دادن زکات محافظت کنید. هرچند این سخن بزرگ از نوجوانی روستایی بعید می‌نمود؛ ولی کشاورزان نگران را به خود آورد و آنان بر این پیمان بستند که اگر آفت از کشتزارشان دور شود، همگی زکات پرداخت نمایند و این باعث شد که آفت از مزارع‌شان بیرون رود.

• آغاز هجرت‌ها

جوان پارسای قلعه می‌دید که برای رشد علمی باید هجرت کند؛ لذا پس از آن بود که برای کسب دانش و فضیلت، به شاهرود عزیمت کرد. در آن‌جا نیز پشت‌کاری شبانه‌روزی در کنار پرهیزگاری و زهد به‌زودی نامش را بر سر زبان‌ها آورد و طلاب و روحانیون آن دیار چنان به نوجوان ساده‌زیست قلعه آقاعبدالله اعتماد پیدا کردند که هرگاه در کاری حضور فردی عادل را ضروری می‌دانستند، وی را فرا می‌خواندند.

زندگی در شاهرود و تلمذ در درس بزرگان و اساتید آن دیار هرچند روزگار شیرینی را برای او در دانش‌اندوزی و پارسایی به ارمغان آورده بود؛ ولی گویا خداوند هم‌چنان او را در معرض آزمون‌های بزرگ قرار می‌داد تا با صبر و رضایت بر مقامش بیفزاید. از این رو با دشواری‌ها و غم‌های فراوانی همراه شد که بی‌تردید مرگ پدری مهربان در شمار مهم‌ترین آن‌ها جای داشت. سیدعلی حامی بزرگ این فرزند سخت‌کوش، دیده از جهان فرو بست و او را در اندوهی سترگ فرو برد؛ ولی این حادثه بزرگ نیز باعث توقف حرکت او نشد؛ بلکه او را مقاوم‌تر کرد و روشن‌بینی و دوراندیشی او را فزونی بخشید و مشاهده بر باد بودن بنیادهای زندگی بشر، انگیزه کسب دانش و کرامت‌های اخلاقی را بیش از پیش در وجودش نیرومند ساخت. به‌همین انگیزه به مشهد مقدس هجرت کرد تا بتواند افزون بر کسب فیوض معنوی از محضر امام علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام، از محضر اساتید بزرگوار آن حوزه مقدسه نیز استفاده کند.

• طلوع خورشید

حضرت آیت‌الله شاهرودی در آن زمان جوانی پرنشاط و امیدوار بود که با فضیلت علم و تقوا آشنایی داشت و جهادگونه در پناه آفتاب فروزان هشتم، امام رضا علیه‌السلام به دانش‌اندوزی و رشد معنوی می‌پرداخت به‌گونه‌ای که به‌زودی در شمار دانشوران جای گرفت. توان بالای علمی و سیره زیبای اخلاقی او که با سادگی و صفای باطنی آمیخته شده بود، عده‌ای از طلاب را پیرامونش گرد آورد و مورد توجه آنان قرار داد؛ به‌گونه‌ای که همزمان با آموختن کفایة‌الاصول به تدریس پرداخت و یکی از اساتید حوزه خراسان شد و او که از حافظه‌ای سرشار برخوردار بود و علاقه وافری به تدریس داشت، سرانجام عبارت‌های سنگین آخوند خراسانی در ضمیرش نقش بست و او را حافظ کفایه که یکی از دشوارترین متن‌های اصولی حوزه است، نمود.

• احترام استاد

او همواره به اساتید خود احترام می‌گذاشت و نظر آنان را برخواسته خویش ترجیح می‌داد؛ از این رو وقتی قصد بازگشت به وطن خود را داشت، استادش چون پدری مهربان او را نزد خویش فرا خواند و فرمود: تو مقلد آخوند خراسانی هستی! او درس خواندن برای فردی چون تو را واجب می‌داند؛ لذا بر تو واجب است که کارهای دیگر را رها کنی و تنها به درس خواندن بپردازی. سخنان روشن و دل‌نشین استاد همه نقشه‌هایش را برهم زد و افقی نوین در برابر دیدگانش گشود که ادامه تحصیل در نجف بود.

• کسب رضایت مادر

او که به‌سبب مشکلات مادی هرگز هوای رفتن به نجف را در سر نمی‌پروراند؛ با مطرح شدن وجوب ادامه تحصیل قصد سفر به نجف کرد؛ اما قبل از آن باید رضایت مادر را کسب می‌کرد. مادر سیدمحمود که زنی متدین بود، چون وجوب ادامه تحصیل فرزندش را شنید، هرگز به خود اجازه نداد، در برابر تکلیف شرعی او بایستد و برخواسته هر مادری که دوست دارد، فرزندش در کنارش باشد و با عدم حضور شوهر یاور او گردد، پا فشاری نماید؛ لذا به این سفر رضا داد و در بامدادی سرد، هجرت فرزندش را به نجف به تماشا نشست. گفته‌اند: این جدایی آن‌قدر برایش گران بود که گریه امانش نمی‌داد؛ لذا در آخرین مرحله فقط با دست اشاره کرد برو!

• همت بلند با توکل بر خدا

سال ۱۳۲۸ قمری بود که سیدمحمود در عین تنگدستی با توکل بر خدا به حریم ملکوتی امیرمؤمنان علیه‌السلام گام نهاد و خود را در برابر تابش خورشید درخشان درس آخوند خراسانی قرار داد و حریصانه از دریای دانش آن مرجع وارسته بهره گرفت و از ابتدای حضور در درس صاحب کفایه مورد توجه و عنایت خاص ایشان قرار گرفت؛ ولی دریغ که هنوز ۱۸ ماه از حضور سید به نجف نگذشته بود که آخوند خراسانی به سرای باقی شتافت و او از فیض درس آخوند محروم شد؛ اما او که عشق به تحصیل در وجودش زبانه می‌کشید، به‌اتفاق برخی فضلای دیگر زمینه استفاده هرچه بهتر از محضر علمی دو مرجع بنام شیعه، یعنی حاج‌آقا ضیاءالدین عراقی و میرزاحسین نایینی را فراهم نموده ودر درس آن بزرگان شرکت کرده و در شمار فقیهان آن حوزه نورانی قرار گرفت.

• چرا به آیت‌الله شاهرودی ذوالشهادتین می‌گفتند؟

فضل علمی در کنار تقوای الهی، او را به‌زودی نزد مرحوم میرزای نایینی برجسته کرد؛ به‌گونه‌ای که سخن او برای آن مرجع عالی‌قدر حجت شرعی بود و تشخیص او را که از فهم عمیق و مخالف هوای نفس می‌دید، به‌جای سخن دو عادل کامل می‌پذیرفت؛ لذا به او لقب «ذوالشّهادتین» داده شد.

روزی یکی از روحانیون از استاد خواستار اجازه اجتهاد شد، مرحوم میرزای نائینی درباره وضعیت علمی او از دانشوران نظرخواست؛ هریک به‌گونه‌ای او را ستودند و مجتهد مطلق خواندند؛ اما سیدمحمود تنها به‌عبارت مجتهد است، بسنده کرد. ساعتی بعد که وی دوباره به خانه استاد رفته بود، مرحوم میرزا پرسید: سیدمحمود! وقتی درباره آن شخص پرسیدم، تو تنها عبارت مجتهد است را به کار بردی! آیا منظوری داشتی؟ سید گفت: در نظر من او مجتهد متجزی است؛ نه مجتهد مطلق و استاد نظر او را بر نظر دیگران ترجیح داد و اجازه‌ای در آن حد برای آن شخص نگاشت.

به‌تدریج پرهیزگاری و دانش‌پژوهی او زبان‌زد همه دانشوران نجف شد و بزرگانی چون آیات عظام آقاضیاء عراقی و سیدابوالحسن اصفهانی نیز او را ذوالشهادتین خواندند و مشتاقان اخذ اجازه اجتهاد را برای آزمون نزد وی می‌فرستادند.

• آزمون الهی

آیت‌الله‌العظمی شاهرودی از همه امتحان‌های مختلف دوران زندگی خویش، سرفراز بیرون آمد. هیچ‌گاه فضیلت علمی او را به تفاخر و غرور وارد نساخت؛ چنان‌که فقر و نداری وی را به ناسپاسی نکشاند و همواره با آن دست و پنجه نرم می‌کرد. تهیدستی شدید که هرگز او را رها نمی‌ساخت، به‌گونه‌ای بود که گاه اندیشه بازگشت به وطن را به خاطرش می‌آورد تا شاید گشایشی در زندگی‌اش پدید آید و خانواده‌اش از رنج نداری نجات یابند؛ ولی مرحوم نایینی آن استاد گوهرشناس، وی را از این کار باز داشت؛ البته نقش همسر فداکار وی را نمی‌توان نادیده گرفت که می‌گفت: ما با نان خشک روزگار می‌گذرانیم، تا شما دانش را به‌خاطر بهبودی زندگی ما رها نکنید. این سخن به او آرامش می‌بخشید و تحمل فقر را بر او آسان می‌کرد.

تقوای او باعث می‌شد که فقر نتواند کمترین عقب‌نشینی از اصول و ارزش‌ها را بر او تحمیل کند. فرزند بزرگوارش آیت‌الله سیدمحمد شاهرودی آن روزهای سخت را چنین بیان می‌کند:

شخصی نزد آقا وصیت‌نامه‌ای تنظیم کرد و به امضای ایشان رساند. داماد او که نزدیک خانه ما مغازه داشت، چون وصیت را به زیان خود می‌دید، از آقا خواست آن را باطل کند و حتی به تهدید متوسل شد؛ ولی باز هم آقا نپذیرفت. آقا مجبور بود اجناس را از مغازه‌های دیگر با قیمتی گران‌تر نسیه بگیرد؛ ولی تسلیم او نشود. این رفتار پس از مدتی مغازه‌دار را شیفته ایمان و پرهیزکاری وی نمود و گفت: اجازه دهید هر روز مقداری پول به شما قرض بدهم تا جنس را نقدی با قیمت ارزان‌تر و مناسب تهیه نمایید. از آن روز هر بامداد ۵۰ فلس (معادل ۱ تومان) از او قرض کرده، جنس می‌خریدیم. ولی آقا چنان دست تنگ بود که روزگار قرض به درازا کشید و او نیز میزان وام را ابتدا کاهش داد و سرانجام قطع نمود. پس‌از آن از مغازه‌ای ماست و خرما نسیه می‌کردیم و روزگار می‌گذراندیم که در آن زمان ارزان‌ترین غذا بود. گاه می‌شد که یک هفته فقط همان غذای ما بود و گاه اجاره منزل ماه‌ها به تأخیر می‌افتاد.

• توسل و توکل

آیت‌الله‌العظمی شاهرودی را باید الگوی توسل و توکل دانست. هرگاه دشواری از حد می‌گذشت و فشارها فزونی می‌یافت، آقا به فرزند ارشدش می‌فرمود: سیدمحمد! برو زیارت عاشورا بخوان و دعا کن تا فرجی حاصل شود! فرزندش می‌گفت: من بر بام خانه می‌رفتم و پس‌از زیارت عاشورا دعا می‌کردم. با عنایت خدا در پی آن دو دینار می‌رسید و همان گشایش فراوانی در زندگی ما پدید می‌آورد و در گرفتاری‌ها و مسائل مهم این امر تکرار می‌شد.

آیت‌الله‌العظمی شاهرودی در اثر فشار مادی حاضر شد که برای شخصی یکسال نماز و روزه استیجاری انجام دهد و با پول آن زندگی را اداره نماید. هرچند سه‌ماه از نماز آن را خواند؛ ولی هرچه خواست در پول آن تصرف کند، دلش رضایت نداد و در نهایت پول را به صاحبش برگردانید و فرمود: سه‌ماه نمازی که خوانده‌ام نیز هدیه باشد. در حال برگشتن در صحن مطهر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ایستاد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من فقط از خمس آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواهم و از راه دیگری نمی‌خواهم ارتزاق کنم. وقتی به خانه رسید، شب‌هنگام شخصی درب منزل را زد، آقا گفت: خدایا! با وضعیت فعلی اگر مهمان بیاید، من چه کنم. وقتی خواست در را باز کند، از پشت در صدا بلند شد، آقا سیدمحمود در را باز نکن و از لای در چوبی یک پاکت داخل شد که روی آن نوشته شده بود: سهم سادات و در آن مبلغی بود که همه قرض‌ها پرداخت شد و وضع زندگی نیز سامان گرفت.

• منابع

۱. آیتی از تبار صابران و محسنان، محمدتقی انصاریان خوانساری؛
۲. مجموعه مصاحبه‌ها درباره آیت‌الله‌العظمی حسینی شاهرودی؛
۳. دست‌نوشته‌های آیت‌الله سیدعبدالهادی حسینی شاهرودی.

• پی‌نوشت‌ها

۱. نقل‌های متفاوتی در این زمینه وجود دارد.
۲. الخصال، شیخ صدوق، ج۲ ص۱۶۱.

▪ خدمات اجتماعی

برخی از خدمات اجتماعی و عام‌المنفعه آیت‌الله‌العظمی شاهرودی قدس‌سره

معظم له به‌جهت اهتمام جدی به امور دینی و تبلیغ احکام و معارف، اقدامات و خدماتی برای استفاده عموم مردم داشته‌اند که بعضاً از ابداعات معظم‌له می‌باشد.

• تأسیس اولین بعثه دینی حج

چنان‌که در فصل اول بیان شد، ایشان در سال ۱۳۴۵ ش موفق به انجام حج بیت‌الله‌الحرام شدند. با اعلان حضور ایشان سیل جمعیت به سوی محل اقامت ایشان روان شد و از مسائل و مشکلات شرعی و مسائر مربوط به حج استفتاء و استفسار می‌نمودند. تا آن زمان رسم نبود که مراجع تقلید گروهی را برای پاسخگویی به مسائل شرعی به حج ارسال کنند. این مسأله سبب شد که ایشان، حضور جمعی از فضلا و اهل علم مسلط به احکام حج را در مراسم حج ضروری بدانند؛ لذا از سال (۱۳۴۶ ش) به بعد همواره جمعی را به این منظور اعزام نموده و برای این هیأت نام «البعثه الدینیه للحج» نهاده شد. این اقدام باعث شد که مراجع دیگر نیز، از این روش استفاده کنند و به‌صورت یک سنت حسنه تا زمان فعلی ادامه یافته و برکات بسیار فروان دینی اجتماعی به‌همراه دارد.

• بنای مسجد و حسینیه

معظم‌له دستور یا اجازه ساخت بعضی مساجد و حسینیه‌ها در مناطق مختلف را صادر نمودند و برای ساخت آن‌ها از سهم امام علیه‌السلام مبالغی را اختصاص می‌دادند. این خدمات در حال حاضر به‌صورت باقیات‌الصالحات از ایشان برجای مانده است.

بعضی از این مساجد و حسینیه‌ها عبارتند از: ۲۳ مسجد و حسینیه‌ای در کابل پایتخت افغانستان، مسجدی در زاهدان، مسجد معصومیه و مسجدی دیگر در بجنورد، بزرگترین مسجد گنبد کاووس به‌نام مسجد قائمیه، مسجدهایی در کلاله، رامیان، تایباد، جاجرم و...

• حل مشکل شرعی آب لوله کشی شده به نجف

در زمان‌های گذشته تهیه آب آشامیدنی در نجف اشرف مشکل بود؛ چراکه آب چاه‌های نجف شور بود و افراد و یا آب-کشها باید با طی طریق و مشقت از انشعابی از فرات به‌نام جدول در جنوب غرب شهر، آب را به داخل شهر می‌آوردند. در سال ۱۳۴۹ ه.ق فردی به‌نام حاج احمد معین بوشهری پمپ آبی تهیه کرد و در کوفه قرار داد و به‌وسیله کانال لوله به نجف منتقل نمود و این آب در یک مخزن نگهداری می‌شد و سقاها با مشک به منازل مردم آب می‌بردند. مشکل از این‌جا شروع شد که بعداز مدتی دولت مرکزی بر آن دست گذاشت و امتیاز آن را از وی غصب کرد. حاج معین عدم رضایت خود از این اقدام را اعلام کرد. در این زمان آبکش‌ها از حمل آب از نهر بازداشته شدند.

مرحوم آیت‌الله‌العظمی شاهرودی پس‌از این قضیه شخصاً به‌همراه دو فرزندشان ۴۰ روز هر روز دومرتبه به جدول می‌رفتند و آب را با زحمت مشقت می‌آوردند. با توجه به این‌که در آن زمان شهر نجف دارای حصار و دروازه بود و در جلوی هر دروازه پاسگاه نظامی وجود داشت، مأموران حکومتی این اقدام مرحوم آیت‌الله شاهرودی را می‌دیدند و عکس‌العمل نشان می‌دادند. گاهی با احترام و گاهی با درگیری و اعتراض که این کار شما تخطئه حکومت اسلامی عراق است و حق ندارید، از خارج آب بیاورید. خبر به حاج معین رسید و اتفاقاً موقعی رسید که آیت‌الله شاهرودی و فرزندانشان مشغول حمل آب بودند. وی با دیدن این صحنه شروع به گریه کرد و گفت: خدا مرا لعنت کند که من سبب شدم که یک سیدعالم جلیل و پیرمرد و فرزندانش را به

این شدت و زحمت بیندازم که این‌طوری آب حمل کنند. سپس خطاب به آیت‌الله شاهرودی گفت: من از برای شما که از آب مکینه (موتور پمپ) استفاده نمایید، راضی هستم. ایشان فرمودند: «برای من تنها فایده ندارد. همه این شهر آب می‌خورند و وضو می‌سازند و غسل می‌کنند. همه اهالی این شهر حکم عائله من را دارند. یا برای همه راضی باش یا من هم مثل دیگران آب نمی‌خورم.» مرحوم حاج معین در حال گریه گفت: به جدّت قسم! راضیِ راضی هستم! بنابراین این مشکل تمامی اهالی نجف حل شد.

مبارزات آیت‌الله‌العظمی حسینی شاهرودی به‌روایت اسناد ص۳۶ و ص۳۷

• احداث بیمارستان در حله

آیت‌الله فاضلی برادر خانم معظم‌له که در شهر حله سکونت داشت، از ایشان درخواست می‌کند که برای رفاه حال مردم و زوار در این منطقه بیمارستانی تأسیس شود؛ بنابراین، به‌دستور مرحوم آیت‌الله شاهرودی اقدام به ساخت این بیمارستان می‌کنند؛ ولی تولیت آن را برعهده شخصیت‌های دیگر قرار دادند.

• اقدام جهت رفع ممنوعیت ورود اتباع ایرانی مقیم عراق به ایران

چنان‌که قبلاً اشاره شد، رژیم بعث به دنبال اختلافات با رژیم ایران و هم‌چنین سیاست‌های پشت پرده، اقدام به اخراج ایرانیان نمود و اعلام کرد که تا ۶ روز باید خاک عراق را ترک کنند. این اقدام در حالی بود که اغلب افرادی که اخراج می‌شدند، به‌علت اقامت طولانی طی چند نسل، حتی فارسی هم نمی‌دانستند و تنها پدران آن‌ها تابعیت ایرانی داشتند. این افراد با توجه به این‌که مدرک شناسایی ایرانی نداشتند، در هنگام ورود به ایران، با مشکل روبه‌رو می‌شدند و بعضاً به حضرموت یمن فرستاده می‌شدند؛ لذا آیت‌الله‌العظمی شاهرودی به‌عنوان یکی از مراجع تقلید، دست به ابتکار تازه‌ای زد تا این افراد بتوانند بدون مانع به ایران بروند.

معظم‌له دستور داده بودند تا از اخراج‌شدگان عکس تهیه کرده و در برگه‌ای بچسبانند و جمله «ایرانی است»، بر آن بنویسند. یکی از طلاب پاکستانی این برگه‌ها را به سفارت ایران در بغداد می‌برد و سفارت بر آن مهر تأیید می‌زد و این برگه از ارزش قانونی هم‌چون شناسنامه برخوردار می‌شد.

برای تسهیل حال این افراد هر روز از جلوی بیت معظم‌له اتوبوس‌های متعدد مسافران را تا مرز می‌بردند. این امور به‌دستور معظم‌له و توسط فرزندشان مرحوم آیت‌الله حاج سیدعلی انجام می‌گرفت.

• اقدام جهت بقای اقامت اتباع ایرانی در عراق

پس‌از اقدام رژیم به اخراج ایرانیان، مرحوم آیت‌الله شاهرودی دو اقدام نمودند؛ یک این‌که برای اخراج‌شدگان امر ورود به ایران را تسهیل کنند و دیگر این‌که با رایزنی و اقداماتی، مانع عملی شدن تصمیم دولت نسبت به اخراج ایرانیان شوند. اعلام آیت‌الله‌العظمی شاهرودی به باقی ماندن شخص ایشان در نجف، یکی از دلایلی بود که حکومت عراق به‌صورت موقت (حدود ۳ سال) از اقدام به اخراج ایرانیان صرف نظر نمود.

آیت‌الله‌العظمی شاهرودی دلباخته و شیدای امام حسین علیه‌السلام

• ۱. ۲۶۰ بار پیاده به کربلا

آیت‌الله‌العظمی شاهرودی حدود ۲۶۰ بار از نجف به کربلا پیاده به زیارت امام حسین علیه‌السلام رفتند و این سنت حسنه را تا ۹۰ سالگی ترک نکردند و در چند سال آخر عمرشان با ماشین می‌رفتند. در یکی از سفرها به‌اتفاق همراهان مهمان پیرزنی بودند که عاشق امام حسین علیه‌السلام بود. آیت‌الله‌العظمی شاهرودی از سفره وی چای جوشیده‌ای خوردند که استکان‌ها خیلی هم بهداشتی نبود تا چشمش به آیت‌الله شاهرودی افتاد، از کسی سؤال کرد: این آقای بزرگوار کیست؟ راننده‌ای به‌نام ابویاس گفت: این عالم، به‌نام سیدمحمود شاهرودی می‌باشد. پیرزن گفت: یا مولای! معذورم بدار که در راه امام حسین علیه‌السلام بیش از این قدرت نداشتم و همین از دستم برآمده است. ای سید من! به مادرت حضرت زهرا علیهاالسلام عرض کن که مرا به کنیزی قبول کند! آن‌گاه شروع کرد به گریه و زاری و همه ما به گریه درآمدیم. مرحوم آیت‌الله‌العظمی شاهرودی به‌قدری گریه کرده بود که تمام محاسنش از اشک تر شده بود. روش آیت‌الله‌العظمی شاهرودی این بود که بعد از ورود به کربلا اول به زیارت مرقد حضرت عباس علیه‌السلام می‌رفت و آن‌گاه به حرم سیدالشهداء علیه‌السلام مشرف می‌شد. در یکی از سفرهای زیارتی، به یک فرسخی کربلا رسیدیم و شب را در کاروان‌سرا ماندیم. مقداری از شب که گذشت، یکی از زوار ایرانی به‌نام حاج محمود فرازنده که در تهران مغازه داشت، پیشنهاد کرد که امشب شب جمعه، شب زیارتی مخصوص امام حسین علیه‌السلام است و خیلی خوب است که بقیه راه را شبانه برویم تا از زیارت امام حسین علیه‌السلام بهره‌مند شویم. دوستان قبول نکردند. علت آن بود که علاوه بر خستگی، راه سخت و تاریکی در پیش رو داشتیم. آن مرد وقتی مأیوس شد، به خدمت آیت‌الله‌العظمی شاهرودی رفت و موضوع را مطرح کرد. آیت‌الله‌العظمی شاهرودی فوراً قبول کردند و کاروان، شبانه حرکت کرد تا زیارت شب جمعه حاصل شود. با این‌که زمین‌ها مزروعی بود و راه خراب و تاریک و صعب‌العبور؛ ولی به‌راحتی عبور کردیم که یکی از همراهان می‌گفت: این از کرامت آیت‌الله‌العظمی شاهرودی است.

• ۲. ما هرچه داریم از امام حسین علیه‌السلام است

سالی در ظهر عاشورا در کاظمین میان عزاداران بودم که ناگهان دیدم، یکی از خانم‌ها درحالی‌که به سر و صورت خود می‌زد، چادر از سرش افتاد. من ناراحت شدم؛ لذا به افسری گفتم: به خانم‌ها بگویید مراقب چادرشان باشند که چادر از سرشان نیفتد. آن افسر با تندی به من گفت: برو ربطی به تو ندارد. من از حرف او بسیار ناراحت شدم و وقتی به نجف برگشتم، این قصه را به آیات عظام بجنوردی و شاهرودی گفتم. آیت‌الله بجنوردی بسیار ناراحت شد و به بنده فرمود: چه کنم که خیلی شما را دوست دارم وگرنه می‌گفتم: دیگر از این غلط‌ها نکن! به تو چه ربطی دارد؟ آن خانم‌ها به قصد عزاداری، به سر و صورت و سینه خود می‌زدند که گاهی هم بدون اختیار چادر از سر آن‌ها می‌افتد. موضوع را به آیت‌الله شاهرودی گفتم و ایشان هم سخن آقای بجنوردی را تأیید کردند و فرمودند: عزاداری باید با حماسه و هیجان و شور و ناله و فریاد باشد؛ اگر احساس کنم که مراسم عزاداری دارد ضعیف و کمرنگ می‌شود، والله حکم به وجوب عزاداری سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام می‌کنم. ما هر چه داریم از امام حسین علیه‌السلام است.

• ۳. داستان ابوالهدمه

یک شب نزدیک ایام زیارتی امام حسین علیه‌السلام خدمت آیت‌الله شاهرودی رسیدم. ایشان فرمودند: چند مرتبه به کربلا مشرف شده‌ای؟ عرض کردم: هر سال چندبار مشرف می‌شوم. فرمودند: در این سفرها چه دیدی؟ گفتم: آن‌چه مردم دیده و شنیده‌اند، من هم دیده و شنیده‌ام. فرمودند: مطلب خاصی نداری؟ گفتم: نه، فرمودند: این مرتبه در بین راه به «ابوالهدمه» که رسیدی، در آن‌جا تا غروب آفتاب بمان و نگاه کن که چی می‌بینی و چی می‌شنوی؟ در موسم زیارت با پای پیاده عازم کربلا شدم! یک ساعت قبل از غروب آفتاب به «ابوالهدمه» رسیدیم. «ابوالهدمه» یک بیابان وسیعی است شبیه به جنگل که بوته‌های سبز و بلندی دارد که از قد آدمی‌زاد بلندتر است و مردم از لابلای درختان وحشی عبور می‌کنند. غروب آفتاب شد و یک مرتبه دیدم که از زیر آن خارها و درختان، پرندگان زیادی که کمی از گنجشک بزرگتر و به رنگ خاکستری بودند، بیرون آمدند و به این طرف و آن طرف می‌رفتند. این پرندگان گویا ذکری داشتند فصیح و در صفوف درهم‌فشرده راه می‌رفتند و می‌گفتند: وای حسین قدقتل یعنی؛ وای حسین کشته شد. این عزاداری عجیب پرندگان، یک ساعت پیوسته ادامه داشت و من تماشا و گریه می‌کردم و در این مدت نمی‌دانم، در چه عالمی بودم؟ تصادفاً یک نفر از آن‌جا عبور نکرد که صف مرغان را به هم بزند و یا من به آن‌ها بگویم که شما هم تماشا کنید و شاهد این جریان باشید. غروب آفتاب که شد، همه مرغان رفتند و صدای آن‌ها هم خاموش شد. وقتی به نجف اشرف برگشتم و جریان را خدمت ایشان عرض کردم، اشک ریختند و فرمودند: راست است فرزندم! من هم دیده‌ام.

• منابع

۱. عمرم چگونه گذشت آیت‌الله شیخ‌علی آزاد قزوینی
۲. حیات بابرکت، مقاله‌ای از محمدمهدی باقری

مقدمه: حضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام فرمودند: اَحسَنُ النّاس ایماناً اَحسَنُهُم خُلقاً و اَلطَفهُم باهله و اَنَا الطفکم باهلی؛ کسی ایمانش بهتر از دیگران است که اخلاقش نیکوتر و با خانواده‌اش مهربان‌تر باشد و من مهربان‌ترین فرد نسبت به خانواده‌ام هستم.

ایمان مراتبی دارد که در این روایت نورانی به دو مرتبه از آن اشاره شده است: ۱. اخلاق نیکو با مردم ۲. مهربانی با خانواده. اخلاق نیکو از برترین عباداتی است که اسلام به آن سفارش نموده است تا جایی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یکی از اهداف بعثت خود را تکمیل مکارم اخلاق می‌داند. اخلاق خوب آثار و برکاتی دارد که در روایات بدان‌ها اشاره شده است؛ اما مهربانی و عطوفت با خانواده، رتبه دیگر ایمان است که در تداوم و آرامش زندگی نقش اساسی دارد. بسیاری از مردم اخلاق و رفتارشان در اجتماع خوب است؛ اما اخلاقشان با خانواده، همسر و فرزندان مطلوب نیست. حضرت آیت‌الله شاهرودی، در زمره شخصیت‌هایی بودند که علاوه بر مرجعیت دینی و تربیت شاگردان و فرزندان متقی و مجتهد، در مکارم اخلاقی با خانواده خوش درخشیدند و در برابر ناملایمات و سختی‌های زندگی، صبور و مقاوم و آرام بودند که بخشی از اوصاف آن بزرگوار توسط دختر مکرمه ایشان در این‌جا نقل می‌شود که می‌تواند برای همگان به‌ویژه خانواده‌های مسلمان و متدین الگوی شایسته‌ای باشد.

آن‌چه که باید از سبک زندگی خانوادگی یک مرجع تقلید جهان تشیع بدانید

گفت‌وگو با دختر آیت‌الله‌العظمی شاهرودی

▫ لطفاً درباره ویژگی‌های اخلاقی و عاطفی پدر بزرگوارتان حضرت آیت‌الله شاهرودی برای خوانندگان مطالبی را بیان کنید؟

• به‌نظر من یکی از ویژگی‌های شاخص پدر، مهربانی ایشان بود. من هیچ‌کس را مثل ایشان مهربان ندیدم و هرچه از مهربانی ایشان بگویم، کم گفته‌ام. بسیار مهربان، خوش‌اخلاق، صبور و آرام بودند. من در سن ۱۶ یا ۱۷ سالگی ازدواج کردم و به ایران آمدم و تا لحظه وفات، ایشان را ندیدم؛ لذا همه خاطراتم به همان دوران بازمی‌گردد. آن‌چه من به‌خاطر دارم، این است که ایشان پدری صبور، بااخلاق و مهربانی بودند. نحوه برخورد ایشان در منزل با خانم و بچه‌ها خیلی خوب بود؛ به‌طوری که اصلاً یاد ندارم که نسبت به خانواده تندی کرده باشند و یا دعوایی کرده و یا سر بچه‌ها داد زده باشند. برنامه روزانه ایشان در نجف این بود که قبل از نماز صبح بیدار می‌شدند و به عبادت و نماز شب می‌پرداختند. مقید به خواندن نماز شب بودند. آن‌گاه مشغول مطالعه درس‌ها می‌شدند و بعداز صرف صبحانه که نان و چایی بود، به مدرسه هندی تشریف می‌بردند و تا ظهر مشغول تدریس بودند. ظهر برمی‌گشتند و بعداز صرف ناهار و کمی استراحت، مشغول مطالعه می‌شدند. ناهار پدرم هم بسیار ساده بود و از آن‌جایی که ماست را دوست می‌داشتند، ناهار بیشتر نان و ماست میل می‌کردند و یا احیاناً غذاهای ساده دیگر. غروب که می‌شد، برای اقامه نماز جماعت به مسجد هندی تشریف می‌بردند. غذای شب ایشان هم نان و پنیر بود. ایشان در ماه فقط یک وعده برنج می‌خوردند و از مصرف چربی و گوشت خودداری می‌کردند. مصرف همین غذاهای ساده؛ ولی سالم باعث شده بود که ایشان در آن سن و سال، همیشه سلامت و سرحال باشند. به یاد دارم روزی یک دکتر برای دیدن ایشان به منزل‌مان آمده و به ایشان گفته بود: ماشاءالله شما خیلی سالم و سرحال هستید؟! پدرم به‌شوخی گفته بود: چون من به حرف شما دکترها گوش نمی‌کنم!

منزل پدرم در نجف در نزدیکی حرم بود که الآن هم هست. اتاق کوچکی داشت و کتابخانه ایشان در آن‌جا بود. هروقت از مطالعه کردن خسته می‌شدند، به حیاط می‌آمدند، فرش پهن می‌کردند و مطالعه می‌کردند و یا با برادرانمان مشغول بحث علمی می‌شدند.

▫ لطفاً مقداری از نحوه رفتار ایشان با همسر و فرزندان‌شان بیان فرمائید؟

• ما یک خانواده پرجمعیت بودیم. با وجود آن همه جمعیت از فرزندان و نوادگان، هیچ وقت نشد که ایشان عصبانی شوند و سر مادرمان و یا یکی از بچه‌ها داد بزنند. خیلی احساسی و عاطفی بودند. ایشان بسیار مهربان و آرام بودند. وقت نماز صبح بچه ها را به‌آرامی بیدار می‌کردند. به مادرم خیلی احترام می‌کردند و موقع صدا زدن به ایشان والده آقا سیدمحمد می‌گفتند و مادرم به ایشان آقا می‌گفت. با مادرم خیلی گرم و صمیمی و برخورد مهربانانه‌ای داشت. با این‌که جمعیت‌مان زیاد بود؛ ولی همه با هم صمیمی بودیم. پدرم در ابتدا با یک خانم شاهرودی ازدواج کردند که حاصل آن یک دختر بود. بعد هردو براثر مریضی از دنیا رفتند. بعداز او تا ۴۰ سالگی ازدواج نکردند تا این‌که با تأکید و اصرار دوستان خود با مادرم ازدواج کردند. مادرم فرزند آقای فاضل نیشابوری بود که از علما و روحانیون بود و آقا سیداسماعیل شاهرودی معرف پدرم به مادرم بود. به یاد دارم که پدرم می‌گفت: شما نحوه شستن اسلامی لباس را از مادرتان یاد بگیرید. یک‌بار لباس را داخل آب حوض فرو ببرید که تمام لباس را آب بگیرد، کافی است و نیاز نیست که لباس را چندبار آب بکشید.

▫ چه معیارهایی در تربیت فرزندان و هم‌چنین در مسائل خانه و خانواده برای ایشان اهمیت داشت؟

• به اعتقادات بچه‌ها و اهل منزل اهمیت می‌دادند و تأکید می‌کردند که نماز را در اول وقت بخوانیم. ایشان به قرائت قرآن و درس خیلی اهمیت می‌دادند. مادرم سواد قرآن و خواندن و نوشتن داشت و قرآن و احکام را از پدرش آموخته بود. همه خانواده مادرم در آن زمان باسواد بودند و مادرمان به ما درس می‌دادند و حتی برادرانم نیز در نزد مادرم خواندن و نوشتن را فرا گرفتند و پدرم نظارت داشتند. پدرم تأکید داشتند که درس را در خانه یاد بگیریم؛ چون محیط مدرسه، محیط خوبی نبود. به حجاب دخترها خیلی تأکید داشتند که حتی پوشیه بزنند و خیلی مراقب بودند، بچه‌ها فاسد نشوند. لباس بچه‌ها، خصوصاً دخترها را مادرم می‌دوختند. پدرم در روزهای زیارتی به ما می‌گفتند که برای زیارت به حرم نروید و بگذارید زوار زیارت بروند و شما در وقت‌های دیگر زیارت بروید؛ چون ازدحام جمعیت باعث می‌شود، محرم و نامحرم به هم برخورد کنند. در امر ازدواج به استخاره تأکید داشتند و مهریه را ساده می‌گرفتند. در تربیت دخترها به حجاب و پوشش اهمیت می‌دادند؛ حتی به مادرم می‌گفتند که پیش دامادها حجاب کامل داشته باشد و برای پسرها هم تأکید به درس خواندن داشتند. ایشان حتی قبل از سن تکلیف و در هفت سالگی دخترها حساس بودند که با پسرها بازی نکنند یا دخترها پیش دامادها نروند. به صدای آرام خانم‌ها و دخترها تأکید داشتند که آرام صحبت کنند تا نامحرم نشنود.

▫ برخورد پدرتان در برابر خطا و اشتباه فرزندانش چگونه بود؟

• با این‌که ما یک خانواده پرجمعیتی بودیم؛ اما زندگی ما در صلح و صفا بود و بچه‌ها مرتکب خطا و اشتباهی نمی‌شدند تا با آن‌ها برخورد شود. بسیار در آرامش بودیم. به هر حال صفا و صمیمیت والدین در بچه‌ها هم تأثیر داشت. نهایت عصبانیت پدرم در زمانی بود که بچه‌ها خیلی زیاد سر و صدا می‌کردند. می‌گفت: ای پدر سوخته‌ها!؟ ما می‌فهمیدیم که آقا دیگر خیلی ناراحت شدند. اوج ناراحتی ایشان این بود.

▫ ارتباط ایشان با اقوام و فامیل چگونه بود؟

• پدرم با من که در ایران بودم، نامه‌نگاری می‌کردند. خیلی دوست داشتند فرزندان‌شان در نجف نزدیک خودشان باشند. من وقتی می‌خواستم با همسرم آقا سیدحسن که نوه آقا سیدجمال گلپایگانی هستند، ازدواج کنم، قرار شد که در نجف اشرف بمانیم. خانواده همسرم ایرانی مقیم نجف بودند؛ اما در زمان صدام، جان همسرم در خطر و احتمال دستگیری ایشان توسط صدام بود؛ لذا به ایران آمدیم و با پدرم به‌صورت نامه‌نگاری در ارتباط بودیم. فقط یکی از عمه‌هایم به دیدن‌مان از نجف آمده بود و ما دل‌مان می‌خواست، با اقوام ارتباط بگیریم. بعد از چند سال در ایران برای دیدن اقوام رفتم شاهرود که دو تا از عموهایم و پدربزرگم آقاعبدالله و مادربزرگم در آن‌جا بودند. پدربزرگم صاحب معنویت بود و قضایایی از آن نقل شده است. در شاهرود قلعه‌ای به‌نام قلعه آقا هست که پدربزرگم در زمان رضاشاه که ظلم می‌کرد و بی‌حجابی را باب کرده بود، اقوام و خانواده خود را به آن روستا بردند تا از رضاشاه و بی‌حجابی اجباری در امان باشند. پدرم از همان روستا به مشهد و سپس به نجف رفتند و دیگر به وطن خود بازنگشتند و پدر و مادرشان را ندیدند.

▫ مهم‌ترین سفارشات ایشان به خانواده چه بود؟

• سفارشات ایشان عبارت بود: ۱. خواندن نمازها در اول وقت ۲. مراعات حجاب به دخترها ۳. درس خواندن پسرها ۴. مداومت به زیارت عاشورا و جامعه کبیره ۵. زیارت حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۶. شرکت در روضه‌ها؛ البته در صبح‌های پنجشنبه هر هفته در منزل ما روضه مردانه برقرار بود و مادرم نیز سه روز آخر صفر، روضه خانگی زنانه داشت. ۷. بسیار سفارش مراعات محرم و نامحرم می‌کرد.

پدرم در مجلس عروسی خواهرم دعای افتتاح خواندند. البته ناگفته نماند که پدرم در اکثر عمرشان مستأجر بودند از این خانه به آن خانه جابه‌جا می‌شدند. هرچه دوستان اصرار می‌کردند که ایشان خانه تهیه کند، قبول نمی‌کردند و در جواب می‌فرمودند: مگر دنیا چه‌قدر ارزش دارد که بخواهم خانه خریداری کنم؟! همین بس است... تا این‌که چند نفر بانی شدند و ایشان در اواخر عمرشان خانه‌دار شدند.

▫ چنان‌چه از پدر بزرگوارتان خاطرات و یا کراماتی به‌خاطر دارید، برای ما نقل کنید؟

• من از پدربزرگوارم خاطرات و کراماتی را به‌خاطر دارم که برخی از آن‌ها را برای خوانندگان عزیز نقل می‌کنم:

خاطره اول: پدرم مؤسس پیاده‌روی اربعین در عراق بودند. یک وقتی ایشان به‌همراه برادرم آقا سیدعلی و یک آقای دیگر در مسیر پیاده‌روی به کربلا راه را گم می‌کنند. سختی راه به‌گونه‌ای بود که حال آن آقای همراه بد شده و به حال احتضار نقش بر زمین می‌شود. پدرم با حال ناراحتی به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف متوسل می‌شود که حالا ما با این جنازه چه کنیم؟ جواب خانواده‌اش را چه بدهیم؟ در حین توسل به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، دیدند ماشین فورد مشکی‌رنگی از راه رسید و شخصی از ماشین پیاده شد و پرسید که چه شده؟ آن شخص سه آب‌نبات به پدرم داده و گفتند: یکی را به سیدعلی بده و یکی را به این شخص محتضر و دیگری را برای همسرت ببر. آن شخص با خوردن آب‌نبات حالش خوب شد و بلند شد نشست و بعد به پیاده‌روی به سمت کربلا ادامه دادند. آنان سه روز در راه بودند.

خاطره دوم: اگر بچه‌ای مریض می‌شد یا بچه‌ای تازه به دنیا می‌آمد، مقداری از لباس آقا را به لباس بچه می‌دوختند یا به تن بچه می‌کردند که آن بچه خوب می‌شد. یا اگرزن بارداری مشکل داشت، پارچه‌ای را از آقا می‌گرفت و به کمرش می‌بست که بچه صحیح و سالم به دنیا می‌آمد. الآن نوه‌های ایشان نیز از لباس ایشان برای تبرک جستن و شفای بیماری استفاده می‌کنند و یا این‌که به ایشان متوسل می‌شویم و نذر می‌کنیم که مشکل ما برطرف می‌شود و جواب می‌گیریم.

خاطره سوم: پدرم در زمان طلبگی و قبل از ازدواج از لحاظ مالی سخت در مضیقه بودند. از ایران کسی نمی‌توانست پول بفرستد و مردم نجف هم، به روحانیون اهمیتی نمی‌دادند. روزی پدر به نانوایی می‌روند و طلب نان نسیه می‌کنند. نانوا می‌گوید: چون بدهی داری، دیگر به تو نمی‌توانم نان بدهم. ایشان دل‌شکسته به حجره برمی‌گردد و گرسنه سر خود را روی زمین می‌گذارد و عبا را به روی خود می‌کشد و در حجره را از داخل قفل می‌کند تا کسی مزاحم نشود. ناگهان متوجه می‌شود، با وجود قفل بودن در، کسی وارد اتاق شده، بقچه‌ای نان گذاشت و رفت. آن نان با نان نانوایی آن‌جا فرق داشت. ایشان تا مدت‌ها از آن نان استفاده می‌کرد و تمام نمی‌شد!

خاطره چهارم: پدرم در رواق حضرت زهرا علیهاالسلام در حرم امام علی علیه‌السلام دفن هستند. در زمان صدام که در حین ساخت و ساز گوشه‌ای از مقبره ایشان باز شد، همگان دیدند که بدن مطهر ایشان سالم بوده است.

■ خدمات دینی

برخی از خدمات دینی و تعظیم شعائر مذهبی آیت‌الله‌العظمی شاهرودی قدس‌سره

آیت‌الله‌العظمی سیدمحمود شاهرودی رحمه‌الله‌علیه اهتمام ویژه‌ای به حفظ حریم اهل بیت علیهم‌السلام و تعظیم شعائر ایشان داشتند. در این فصل به گوشه‌هایی از تلاش‌های ایشان در این زمینه اشاره می‌شود.

• رایزنی جهت ساخت مجدد بقیع

ایشان در سال ۱۳۴۵ که برای انجام حج به سرزمین حجاز سفر کردند، مورد استقبال ملک‌فیصل پادشاه عربستان قرار گرفتند. در مدینة‌النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله محل کاروان ایشان در طرف قبله مسجدالنبی صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار داشت. هنگامی که ایشان وضعیت اسفناک قبرستان بقیع را دیدند، به‌شدت متأثر شدند. سال بعد ایشان طی نامه‌ای به ملک‌فیصل در رابطه با قبرستان بقیع، از ایشان خواستند با ساختن قبرستان ائمه بقیع علیهم‌السلام موافقت نماید.[1] اعضای بعثه حضوری این نامه را پیش ملک‌فیصل برده و تحویل وی دادند.

او هم نامه را مطالعه کرده سپس سخنرانی مفصلی ایراد نمود.... ملک‌فیصل با دید بازی نسبت به این نامه برخورد کرد.

• تلاش برای باز ماندن درِ حرم‌های اهل بیت علیهم‌السلام

در کل شبانه‌روز در زمان گذشته که امکان مسافرت کمتر بوده است، درِ حرم‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام در زمان‌های غیرزیارتی در شب‌ها به‌بهانه نبود زائر بسته می‌شد که مرحوم آیت‌الله‌العظمی شاهرودی با فرستادن افرادی هم‌چون فرزندان خود به زیارت، باعث می‌شدند که درِ حرم تا اذان صبح باز بماند. این موضوع با تدبیر و اهتمام مرحوم آیت‌الله حاج سیدعلی، به انجام رسید و دولت عراق نتوانست به هدف خود برسد.

• تقویت مجالس روضه حضرت اباعبدالله علیه‌السلام

مرحوم آیت‌الله‌العظمی شاهرودی خیلی به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام علاقه داشتند و در مجالس روضه‌خوانی از بکائین به‌شمار می‌رفتند و در دهه اول محرم بلکه در همه ماه محرم، کسی ایشان را متبسم نمی‌دید و گاهی که برای درس می‌رفتند، اگر در بین راه به مجلس عزای خامس آل‌عبا علیهم‌السلام برخورد می‌کردند، اول در مجلس عزا حضور پیدا کرده و سپس در مجلس درس حاضر می‌شدند و گاهی می‌فرمودند: اگر روضه‌خوانی حتی بی‌سواد هم باشد، همین‌که «السلام علیک یااباعبدالله» علیه‌السلام را گفت و شما از روی بی‌اعتنایی (به‌خاطر بی‌سوادی‌اش) از مجلس بیرون بیایید، مثل آن است که علیه آن حضرت علیه‌السلام قیام نموده‌اید.[2]

• پی‌نوشت‌ها

۱. تداوم اندیشه (خاطرات و مبارزات آیت‌الله سیدعبدالهادی حسینی شاهرودی ص۷۹)
۲. تاریخچه زندگانی مرحوم آیت‌الله‌العظمی سیدمحمود حسینی شاهرودی ص۶۱-۶۰

نقش آیت‌الله‌العظمی سیدمحمود حسینی شاهرودی قدس‌سره در انقلاب اسلامی ایران

نویسنده: ابریان

اشاره: بدون شک در هر انقلابی، وجود رهبری که بتواند نارضایتی‌های موجود در جامعه را فعال سازد و آن‌ها را به سمت براندازی هدایت کند، ضرورتی جدی دارد. در انقلاب اسلامی ایران نیز، امام خمینی قدس‌سره به‌عنوان مرجع و رهبری دینی، نقش محوری را در انقلاب و رهبری نهضت داشتند؛ اما با توجه به عدم حضور فیزیکی ایشان در ایران، در کنار ایشان مراجع و رهبران دینی دیگری بودند که سکانداری انقلاب را به‌نیابت از ایشان برعهده داشتند؛ لذا پژوهش حاضر که با روش توصیفی - تحلیلی و با انجام مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی صورت گرفته است، درصدد است تا نقش آیت‌الله‌العظمی حاج سیدمحمود حسینی شاهرودی را به‌عنوان یکی از علما و مراجع تقلید تأثیرگذار شیعه در به پیروزی رساندن انقلاب مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد.

• مواضع سیاسی سیدمحمود حسینی شاهرودی

همراهان امام خمینی قدس‌سره در قیام ۱۵ خرداد که به‌واسطه اهمیت این قیام در تقویم جمهوری اسلامی تعطیل رسمی اعلام شده است، کم نبودند؛ از مردم عادی گرفته تا مراجع عظام و علمای اعلام شیعه از امام خمینی قدس‌سره و قیام مردم حمایت کردند. شماری از این روحانیان برجسته و علمای دارای پایگاه در میان مردم، کمتر یا بهتر است بگوییم اصلاً در گزارش‌هایی که درباره قیام ۱۵ خرداد منتشر می‌شود، مورد توجه قرار نگرفته‌اند؛ گرچه وجود و اقدامات ارزشمند آن‌ها نیروی پیش‌برنده قوی‌ای برای ادامه خیزش‌های مردمی بوده است. یکی از این بزرگان، آیت‌الله‌العظمی سیدمحمود حسینی شاهرودی از مراجع تقلید شیعه در نجف اشرف بود که در بررسی ابعاد شخصیتی و دینی ایشان، به‌وضوح مشاهده می‌شود که این مرجع بزرگ جهان اسلام، همواره پشتیبان مبارزات انقلاب اسلامی ایران بوده و متناسب با رویدادها حمایت‌های لازم خود را مبذول می‌فرموده است که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد:

یکم: فدائیان اسلام

در ماجرای پیچیده فدائیان اسلام هم، پای آیت‌الله‌العظمی شاهرودی را به میان کشیده‌اند. شهید نواب صفوی در دوره طلبگی در نجف اشرف، حشر و نشر و ارتباطاتی با مجموعه شاگردان، فرزندان و اعضای بیت آیت‌الله‌العظمی شاهرودی داشته است. اگرچه تأییده‌ای رسمی از جانب مرحوم شاهرودی در تأیید رفتارهای فدائیان اسلام در دست نیست؛ ولی شواهدی وجود دارد که ایشان را از حامیان فدائیان معرفی می‌کند. حجت‌الاسلام معین‌الغربایی از نزدیکان به نواب صفوی، گفته است: «مرحوم شهید نواب صفوی مکرراً به ما می‌گفتند که من مقلد آیت‌الله‌العظمی شاهرودی هستم. من برای برخورد با کسروی و پاک نمودن این لکه ننگ از کشور اسلامی، با مرحوم نواب هماهنگی و اقدام داشتم؛ اما زمانی من در این باره شک کردم و مرحوم نواب به من گفت: من به‌دستور آیت‌الله شاهرودی برای همین کار به ایران آمده‌ام».[1]

دوم: انقلاب سفید و اصلاحات اراضی

اقدام دیگر شاه که موجب واکنش جدی مراجع شد، طرح انقلاب سفید بود. کندی رئیس‌جمهور وقت آمریکا اعلام کرد: فقط به‌شرطی به حمایت از شاه ادامه خواهد داد که شاه به اجرای یک برنامه اصلاحاتی دست بزند. دولت کندی معتقد بود که به‌دلایل سیاسی، تنها راه حفظ دولت‌های طرفدار غرب اجرای یک برنامه اصلاحات است که در آن اصلاحات ارضی اهمیت ویژه‌ای داشت.[2]

هدف کندی از طرح این اصلاحات این بود که از جنبش‌های مردمی جلوگیری کند. شاه مأموریت داشت، به هر طریق اصلاحات مورد نظر آمریکا را اجرا کند. شاه در انجام این مأموریت، اصول شش ماده‌ای انقلاب سفید را اعلام کرد و خواستار رفراندوم نسبت به این اصول شد.[3] این مسأله واکنش جدی حوزه‌های علمیه و مراجع داخلی و خارجی را در پی داشت.

آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه مراجعه به آرای عمومی در این مورد را مضّر استقلال و مصالح مملکت دانستند و آن را صحیح نداستند.[4] به‌رغم مخالفت‌های مراجع، شاه مأمور بود که این برنامه را به هرقیمتی به مرحله اجرا بگذارد. رفراندوم فرمایشی اجرا شد؛ اما شاه با رفتار و سخنان خود در جهت مخالفت با دیدگاه‌های علما درباره رفراندوم «یک حرکت اسلامی عظیم را در کشور علیه خود به جنبش درآورد»[5] و زمینه‌های انقلاب اسلامی در سال‌های بعد فراهم شد.

مراجع و علما در واکنش به رفراندوم انقلاب سفید، عید نوروز سال ۱۳۴۲ ه.ش را با صدور بیانیه‌هایی تحریم و اعلام عزا نمودند.[6] واکنش رژیم به این مسأله، حمله به مدرسه فیضیه و کشتار طلاب و مجروح کردن آن‌ها بود که تلگرافی از جانب امام خمینی قدس‌سره به نجف اشرف به آیت‌الله‌العظمی شاهرودی و مراجع دیگر زده شد:

زمان: ۱۲ فروردین ۱۳۴۲ / ۶ ذی القعده ۱۳۸۲

مکان: قم

مناسبت: حمله مأموران رژیم به مدرسه فیضیه

مخاطب: شاهرودی، سیدمحمود

النجف الأشرف

سماحة آیت‌الله السیدمحمود الشاهرودی!

التطاول علی العلماء الاعلام و الروحانیین فی قم عجیب، و سکوت المسلمین اعجب و الی الله المشتکی؛ نجف اشرف حضرت آیت‌الله سیدمحمود شاهرودی!

تعرض به علمای اعلام و روحانیون در قم مایه تعجب و سکوت مسلمانان [در قبال این جنایت] عجیب‌تر است و [از این مصیبت‌ها] به خداوند شکایت می‌بریم![7]

این مسأله نیز منجر به برگزاری مراسم‌های ختم و صدور اعلامیه‌های مهم مراجع نجف مثل آیات عظام خویی، شاهرودی، حکیم و شیرازی از نجف و مراجع و علمای قم آیات عظام گلپایگانی، مرعشی، شریعتمداری و روحانی شد. آیت‌الله شاهرودی در جریان فیضیه اعلام موضع کرد و در تلگرافی چنین نوشت: «تأثرات خود را درباره فجایع و ناگواری‌های وارده بر علما و روحانیون و مؤمنین اظهار می‌داریم! سلامتی همه را تلگراف کنید.» سپس در تلگرافی دیگر به امام قدس‌سره ضمن تأکید بر ابلاغ این موضوع به متدینان بر بازسازی مدرسه فیضیه نیز تأکید ورزیدند: «فاجعه بزرگ و دردآوری که بر حوزه مقدسه قم و دانشمندان و طلاب آن حوزه وارد شده است، قلب‌های مؤمنان و بزرگان نجف را جریحه‌دار ساخته است. این امر به همه متدینان ابلاغ شود و نیز سزاوار است که افکار مؤمنان توجیه شده تا به خانواده‌های مفقودان و مجروحان کمک مادی و معنوی گردد. مدرسه فیضیه را بازسازی کنند تا بدین‌وسیله خشنودی خاطر امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را فراهم آورند.»

آیت‌الله‌العظمی شاهرودی که از این واقعه بسیار متألم بوده، تلگراف‌های دیگری نیز به آیات آشتیانی، محمدتقی آملی، استرآبادی و هدایت‌الله تقوی می‌زند و تأثرات قلبی خود از حادثه فیضیه بروز می‌دهد. در جریان بازسازی فیضیه نیز، نماینده‌ای از طرف خود تعیین می‌کند. ایشان در پیام تسلیت خود این‌گونه آورده بود که: «فاجعه مولمه نسبت به مقام روحانیت و علمای اعلام و طلاب علوم دینی قم، قلب این جانب را جریحه‌دار ساخته، به عموم متدینین ابلاغ و افکار آنان را متوجه نموده که به کمک مادی و معنوی از بازماندگان مفقودین و مجروحین و تعمیر مدرسه، توسط یکی از وکلای این جانب، رضایت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را فراهم آورد».

تلگراف دیگری از ایشان در دست است که در خصوص همین واقعه، به آیت‌الله مهدوی در کویت نوشته‌اند و اتفاقات ایران را این‌گونه بیان کرده‌اند: «تلگراف‌های فراوان درباره ایران، دانشمندان دینی و شاه با عنوان‌های گوناگون مخابره کرده‌ایم. ما پیوسته به هرگونه ممکن، از حریم اسلام دفاع می‌کنیم و پیروزی اسلام و مسلمانان را از خداوند بزرگ خواستاریم».[8]

سوم: حمایت از قیام ۱۵ خرداد

در قم پس از سخنرانی امام خمینی قدس‌سره در روز عاشورا، رژیم در شب ۱۵ خردادماه ۱۳۴۲ش امام و به دنبال آن تعدادی از روحانیون را دستگیر کرد. پس از بازداشت امام، راهپیمایی‌های گسترده‌ای شکل گرفت. روزنامه الاهرام در ۱۶ خرداد نوشت: «دیروز تهران در آتش خشم شعله‌ور شد ... این، شدیدترین تظاهرات ضد شاه بود و هنگامی آغاز شد که رهبر دینی، روح‌الله خمینی و یاوران او دستگیر گردیدند.»[9] در گام بعدی اسدالله علم، در پی دستگیری عده‌ای از روحانیون در روزهای ۱۵ و ۱۶ خرداد، در مصاحبه مطبوعاتی در روز ۱۷ خرداد به خبرنگاران، گفت: «۱۵ نفر از بزرگترین پیشوایان مذهبی به‌زودی تسلیم محکمه نظامی خواهند شد و محکمه نظامی ممکن است، به اعدام آن‌ها رأی دهد».[10] پخش این خبر سبب‌نگاری روحانیان و علما شد با شنیدن این شایعات که شاید در صورت نشان ندادن عکس‌العمل مناسب از سوی روحانیان و مردم، ممکن بود که جامه حقیقت بپوشد، علما را محبور به نشان دادن عکس‌العمل و مهاجرت به تهران نمود. از طرف دیگر بسیاری از روحانیون و برخی از گروه‌های سیاسی با صدور اعلامه و ارسال تلگراف، ضمن پاسخ به اتهامات رژیم به امام و دیگر مبارزان، خواستار آزادی بازداشت‌شدگان به‌ویژه امام خمینی قدس‌سره شدند.

برخی شخصیت‌ها و مجامع علمی در خارج از کشور به‌ویژه علما و روحانیون نجف و کربلا و رئیس دانشگاه الازهر با صدور اعلامیه‌ها و نامه‌های سرگشاده به شاه از نهضت امام خمینی پشتیبانی و کشتار ۱۵ خرداد را محکوم کردند.[11] آیت‌الله‌العظمی شاهرودی طی تلگرافی به شخص شاه نوشت: «انزجار خود را از اعمال دولت اظهار می‌داریم. رهایی و اطلاق آیت‌الله خمینی قدس‌سره و اعلام و جلوگیری از تعدیات و رفتار جابرانه دولت را جداً خواهانیم.»[12] نهایتاً با پیگیری‌های فراوان علما و مراجع و مدرسین حوزه، امام خمینی قدس‌سره در پانزدهم فروردین ۱۳۴۳ شمسی آزاد شد.

چهارم: تلاش برای نجات طیب حاج رضایی

با انتشار خبر محکومیت طیب حاج‌رضایی، مردم جنوب شهر تهران به‌خاطر علاقه شدیدی که به وی داشتند، دست به تجمعات اعتراض‌آمیزی زدند.[13] آیت‌الله شاهرودی از نجف و آیت‌الله مرعشی از قم اقداماتی انجام دادند که نتیجه اقدامات این شد که سه نفر از همکاران وی از اعدام به حبس ابد تخفیف پیدا کنند؛ ولی متأسفانه طیب حاج‌رضایی و اسماعیل رضایی را به شهادت رساندند.[14]

• نتیجه‌گیری

چنان‌که اسناد و شواهد تاریخی نشان می‌دهند، آیت‌الله سیدمحمود حسینی شاهرودی به فراخور تشخیص و نوع نظرشان در مراحل مختلف نهضت امام خمینی قدس‌سره نقش داشتند. اگرچه چندان به مجادلات سیاسی وارد نمی‌شدند و روحیه مبارزاتی نداشتند؛ اما از اعلام مواضع سیاسی دوری نمی‌گزیدند؛ بلکه به‌هنگامه ضرورت، اعلام نظر می‌کرده، از جنایات پرده برمی‌داشته و حمایت کامل خود را از مردم و روحانیت اعلام می‌داشته‌اند؛ اما چندان به این روحیه مبارزه‌طلبی این مرجع عالی‌قدر اشاره نشده است که در این مقاله، به بررسی مواضع سیاسی این مرجع پرداخته شد تا گامی باشد در اثبات این‌که ایشان در انقلاب و جریان انقلاب مانند سایر مراجع نقش داشته است و لازم است که در آینده به این امر بیشتر پرداخته شود؛ همان‌گونه که در مورد سایر مراجع به این مهم پرداخته شده است.

• منابع

۱. جوادزاده، علیرضا، ۱۳۸۵، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از ابتدا تاکنون، ج۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛
۲. جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، ۱۳۸۵، گلشن ابرار، قم؛
۳. حسینیان، روح‌الله، ۱۳۸۲، سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۱۳۴۳- ۱۳۴۱)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛
۴. خمینی، سیدروح‌الله، ۲۳۶۸، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس‌سره؛
۵. دوانی، علی، ۱۳۷۷، نهضت روحانیون ایران، ج۳، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛
۶. صالح، سیدمحسن، ۱۳۸۸، یاران صادق آفتاب، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛
۷. مدنی، جلال‌الدین، ۱۳۶۹، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج۲، قم، انتشارات اسلامی؛
۸. نراقی، احسان، ۱۳۷۲، از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه: سعید آذری، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا؛
۹. هالیدی، فرد، ۱۳۵۸، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه: فضل‌الله نیک‌آیین، تهران، امیرکبیر.

• پی‌نوشت‌ها

۱. سایت مباحثات، رسانه فکری و تحلیلی حوزه و روحانیت، مواضع سیاسی مرحوم آیت‌الله سیدمحمود شاهرودی، ۲۴ خردادماه ۱۳۹۲؛
۲. هالیدی، ۱۳۵۸: ۳۵؛
۳. مدنی، ۱۳۶۹: ۲، ۱۰؛
۴. دوانی، ۱۳۷۷: ۱۸۸ و ۱۹۴؛ حسینیان، ۱۳۸۲: ۱۸۰؛
۵. نراقی، ۱۳۷۲: ۲۰؛
۶. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: ۳۷؛
۷. امام خمینی، صحیفه امام، ج۲۱: ۴۹۹؛
۸. سایت مباحثات، رسانه فکری و تحلیلی حوزه و روحانیت، مواضع سیاسی مرحوم آیت الله سیدمحمود شاهرودی، ۲۴ خردادماه ۱۳۹۲؛
۹. مدنی، ۱۳۶۹، ج۲: ۶۶؛
۱۰. دوانی، ۱۳۷۷، ج۴: ۱۳۰؛
۱۱. صالح، ۱۳۸۸: ۵۹-۵۸؛
۱۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، ج۱: ۱۱۱؛
۱۳. حسینیان، ۱۳۸۲: ۳۵۳؛
۱۴. جوادزاده، ۱۳۸۵: ۱۵۶-۱۵۷.

■ خدمات حوزوی

برخی از خدمات حوزوی آیت‌الله‌العظمی شاهرودی قدس‌سره

مرحوم آیت‌الله‌العظمی شاهرودی رحمه‌الله‌علیه با توجه به شخصیت دینی و مرجعیتی که داشتند، اهتمام ویژه‌ای به حفظ و گسترش اسلام ناب داشتند؛ لذا حوزه‌های علمیه را که منبع گسترش دین است، تقویت می‌نمودند.

• آموزش شاگردان فراوان

آیت‌الله‌العظمی شاهرودی در طول حیات علمی خود چه در دوران تدریس در مشهد مقدس و چه در دوران تدریس در حوزه کهن نجف اشرف شاگردان زیادی را تربیت کرد؛ به‌گونه‌ای که برخی از رجال و معاریف و مراجع وقت نجف در درس ایشان حاضر می‌شدند و تعداد زیادی از علما، روحانیان و مراجع عظام حال حاضر، از خوشه‌چینان خرمن علم و معرفت او بودند.

از جمله مراجعی که در درس ایشان حاضر شدند، می‌توان از آیات عظام سیدمحمد شاهرودی رحمه‌الله‌علیه، شیخ میرزاجواد تبریزی رحمه‌الله‌علیه، شیخ حسین وحید خراسانی مدظله، سیدعلی حسینی سیستانی مدظله، سیدکاظم حائری مدظله و مقام معظم رهبری مدظله نام برد.[1]

• تقویت امور معیشتی حوزه علمیه

معظم‌له اهتمام جدی به امور معیشتی حوزه و طلاب داشتند. ایشان علاوه بر پرداخت شهریه به طلاب اقدامات و خدماتی نوآورانه هم‌چون ساخت شهرک مسکونی و بیمه درمانی برای طلاب داشته‌اند. در امر معیشتی حوزه علمیه از وجوه شرعیه و سهم امام علیه‌السلام و هدایا و نذورات استفاده می‌کردند. در یک ماه پول جهت شهریه و هزینه داروخانه‌ها و مصارف حوزه‌ها نرسیده بود. فرزند معظم‌له مرحوم آیت‌الله حاج سیدعلی خیلی مضطرب و نگران شده و آمده بود خدمت ایشان و گفته بود: قضیه از این قرار است و هیچ پولی نداریم. مرحوم آیت‌الله‌العظمی شاهرودی هیچ اعتنایی به کلام وی نکرده بودند. فردی از خصیصین[2] که در محضر آقا بوده، به آقا عرض کرده بود: حضرت آقا! شنیدید که آقا سیدعلی چه گفتند؟ آقا فرمودند: بلی؛ اما به من چه ربطی دارد؛ چون خود حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وضع مرا می‌داند. چرا غصه‌اش را من بخورم؟ خود ایشان می‌دانند و اهل علم! بعد فرموده بودند: ای کم‌عقیده‌ها عجله نکنید! آقا سیدعلی عرض کرده بود که حضرت آقا! بیست ونهم ماه است.

ایشان فرموده بودند: خود حضرت حجت علیه‌السلام ترتیب کارها را می‌دهد. آن شب پس از این‌که مردم رفتند و جای خواب را هم آماده نمودیم، به آیت‌الله‌العظمی شاهرودی گفتیم که جای استراحت شما آماده است! آقا گفتند: من حالا نمی‌خوابم و کار دارم.

آن شب بر خلاف شب‌های قبل تا چهار ونیم ساعت از شب گذشته، نشسته بودیم که ناگاه درِ منزل را زدند. دیدیم یک نفر پیرمرد فقیر با زبان محلی دشتی گفت: با سید کار دارم. گفتیم: فعلاً وقت استراحت است! بروید صبح بیایید. پیرمرد اصرار کرد. ناگاه مرحوم سید از داخل صدا زد: بابا سیدعلی! بگذارید بیاید. پیرمرد آمد داخل منزل دست آیت‌الله‌العظمی شاهرودی را بوسید و گفت این پول‌ها مال شماست و چهارده هزار دینار تقدیم کرد.

پس از خارج شدن پیرمرد، مرحوم آقا فرمودند: ای کم‌عقیده‌ها ما صاحب داریم! حالا این پول‌ها را بردارید و بروید درب منازل مقسمین و نانوایان و صاحبان داروخانه‌ها و طلب آن‌ها را پرداخت نمائید. ما هم تا صبح نخوابیدیم تا امر ایشان را اجرا کردیم.[3]

• بیمه درمانی طلاب

یکی از مشکلات طلاب تا آن‌جا که احیاناً یا غالباً مانع از سیر تکامل علمی و سایر کمالات بوده و می‌باشد، مسأله بیماری خود، همسر و فرزندان است که در بیشتر موارد هزینه آن از توان طلاب خارج و وضعیت طاقت‌فرسایی را برای آن‌ها رقم می‌زند.

این مرجع عالی‌قدر که خود با تمام وجود طعم تلخ مشکلات را چشیده بود، به‌منظور تسهیل در زندگی طلاب نوعی بیمه درمانی ساده‌ای را تدارک نموده تا در حد امکان از حوزه علمیه حمایت گردد. بدین ترتیب که قراردادی با چند داروخانه نجف اشرف تنظیم نموده و طلاب پس از گرفتن نسخه از پزشکان، نسخه را به بیت و دفتر کار ایشان ارائه نموده و توسط یکی از دو فرزند بزرگ ایشان آقایان مرحوم آیت‌الله‌العظمی سیدمحمد و مرحوم آیت‌الله سیدعلی گوشه‌ای از نسخه امضا شده و آن‌گاه نسخه را به داروخانه تحویل داده و دارو را کاملاً مجانی دریافت می‌کردند. نسخه به‌منظور تسویه حساب نزد صاحبان داروخانه‌ها مانده و آنان با هماهنگی، وجوه مربوطه را دریافت می‌نمودند.[4]

• شهرک مسکونی طلاب

کسانی که با طلاب حوزه‌های علمیه در ارتباطند، به‌خوبی می‌دانند که طلاب در آغاز ازدواج و تشکیل خانواده با مشکلات فراوانی مواجه می‌شوند که عمده‌ترین آن، مشکل مسکن است. طلبه تا آن‌گاه که ازدواج ننموده، در یکی از حجره‌های مدرسه علمیه ساکن می‌شود؛ ولی با آغاز زندگی متأهلی برای تهیه مسکن با مشکلات فراوان مالی دست‌به‌گریبان می‌شود تا آن‌جا که در اثر فشار زندگی زودتر از زمان و پایه تحصیلی مناسب خود، مجبور به هجرت از حوزه علمیه می‌شود.

آن مرجع بزرگوار شیوه جدیدی برای اولین‌بار ابداع نموده؛ بدین‌گونه که مجتمع مسکونی به‌منظور اسکان موقت طلاب ساخته و وقف نمود تا طلاب بتوانند پس از ازدواج به تحصیلات خود ادامه داده و در زمان و پایه تحصیلی مناسب از حوزه نجف به کشورها و شهرستان‌ها و مناطق خود به‌منظور انجام وظایف و تبلیغ دین بازگردند و سپس این مجتمع در خدمت سایر طلاب قرار بگیرد.

• پی‌نوشت‌ها

۱. برگرفته از زندگی و مبارزات آیت‌الله‌العظمی سیدمحمود حسینی شاهرودی به‌روایت اسناد ص۳۲
۲. مرحوم حاج شیخ محمد حمید فضلی معروف به حنفی مقدسی که حکم پسرخوانده آیت‌الله شاهرودی را داشت و فرزندان وی با فرزندان بیت حکم برادر را دارند.
۳. برگرفته از داستان نقل‌شده توسط مرحوم آیت‌الله حاج سیدعلی شاهرودی در کتاب تاریخچه زندگانی آیت‌الله‌العظمی شاهرودی ص۳۵ و ۳۶
۴. زندگی و مبارزات آیت‌الله‌العظمی سیدمحمود حسینی شاهرودی به‌روایت اسناد ص۴۰

کانال هفته‌نامه افق حوزه در پیام‌رسان‌های سروش و ایتا
/ofogh_howzah